

قرآن و کتاب های علمی

و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه . . .

الف. بیان حقیقت مطابق لسان قوم یعنی از لغات و اصطلاحات و برداشتها و بینش های قوم برای بیان حقیقت استفاده شود و به عبارت مطابق فرهنگ مردم سخن رود. این شیوه و روش همیشه از طرف راهنمایان و مصلحین در همه جا بکار می رود حتی مثلا "وقتی پزشکی وارد یک ده می شود که بیماران را معالجه کند سعی می کند از زبان و اصطلاحات خود مردم برای بیان منظورش استفاده کند. فرضا "پزشک، مورد نظر لغات و اصطلاحات پیچیده، علم پزشکی را در آنجا عنوان نمی کند بلکه مصلحت او در آنست که بیماری ها را با همان نام و مشخصات که مردم ده به آن آشنا هستند عنوان کند و اصول بهداشتی را مطابق سلیقه ها و عادات موجود تعیین نماید.

می دانیم که لغات و اصطلاحات و بطور کلی فرهنگ همیشه در حال تغییر و تحول است. لغات و اصطلاحات امروز با گذشته تفاوت دارد. این تفاوت بین اقوام و ملل همزمان نیز وجود دارد و مهمتر آنکه لغات و اصطلاحات یک رشته علمی با لغات و اصطلاحات علم دیگر فرق می کنند و پیدا است که بیان امی و قومی با بیان علمی و قراردادی تفاوت دارد و هر دو از اعتبار نسبی برخوردار است و هر دو دستخوش تغییر و تحول می شود و هر دو ویژه بشر است نه خالق. مثلا "گرویت یا مسطح بودن یا گردش و سکون مفاهیم بشری است.

و

توضیحی بر مسئله

هفت آسمان و هفت زمین

نوشته ی :

فضل الله شهیدی

ب. علم هدایت و علوم دیگر - در زمینه علوم و فنون مادی مربوط به زندگی هوش و استعداد کافی در انسان به ودیعت گذاشته شده، حتی در حیوان شعور زندگی بسیار قوی است. و انسان در این زمینه احتیاج به پیامبر ندارد. پیشرفتهای چشمگیر علوم و فنون در عصر حاضر نشان می دهد که آدمی در این رشته بد طولانی دارد و حتی بیش از اندازه نیازش به پیشرفتهای علمی نائل می گردد. ولی در زمینه هدایت و هدفیابی کار انسان لنگ است و می بینیم که با همه پیشرفتهای علمی در جهت هدف کج می رود. مثلاً سیاست های خارجی کشورهای به اصطلاح پیشرفته نمایانگر این واقعیت است، در زمینه علوم و فنون دنیائی نه تنها بشر به پیغمبر و راهنما احتیاج ندارد بلکه پیامبران و راهنمایان محتاج علوم و فنون او بوده اند و احتمالاً از آنها راهنمایی می خواستند.

بنابر این نباید انتظار داشت که قرآن علوم و فنون زندگی را به بشر یاد دهد و درس تکنیک و فیزیک و ریاضی و غیره بمردم بیاموزد. مسئله هدایت و صراط المستقیم ممتاز و مشخص از علوم و فنون زندگی است. یکی از سرنوشت انسان و بی نهایت و ابد است سخن می گوید و دیگری روابط موجود میان اشیاء و چیزها را جستجو می کند.

چ- حملات ماتریالیست ها و اشتباهات مسلمانان، برداشت نارسانا از تیبانا " لکل شیء . مخالفت ماتریالیست ها با کلیسا و بطور کلی مذاهب سرگذشت خاصی دارد که قابل مطالعه است و از این بحث خارج است. همین قدر باید گفت که آنها به جنگ عقیدتی با مسلمانان نیز برخاستند. آنها یک مقدار اصطلاحات و مفاهیم محدود علمی را اسلحه قرار دادند و ضربه وارد ساختند و بسیاری از اندیشمندان به جای آنکه با آگاهی و روش عاقلانه عمل کنند مفاهیم قرآنی را در قالب اصطلاحات محدود و مفاهیم قابل تغییر آنها حاد ساختند و گفتند که قرآن یک کتاب علمی است. (علمی دنیائی) گوئی قرآن فقط می خواسته علم و فن زندگی را یاد دهد و تنها مدعی کشفیات مادی و اختراعات تازه است. گوئی در زمینه

(۱) تیبانا " لکل شیء در بطون قرآن مفهوم پیدامی کند نه ترجمه ظاهری. وقتی می خوانیم " هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن این آیه بتنهائی " تیبانا " لکل شیء، همچنین بسیاری آیات دیگر و آیه شریفه " لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین مفهومی شبیه بیان یاد شده دارد و نباید چنین فهمید که مثلاً " اگر شما چیزی را در محلی پنهان کرده آید در قرآن تصریح شده که آن چیز کجاست بلکه شاید شیوه رفتار و سلوک شمار تصریح شده باشد و توضیح کامل " تیبانا " لکل شیء از این مختصر خارج است.

کشفیات و اختراعات مادی آدمی احتیاج به پیغمبر و وحی خدائی داشته است. نهایت ترتیب می بینیم که ارزش هدایتی قرآن تا حد کتاب ها و اندیشه های ساخته و پرداخته انسان ها پائین آمده است. پیامبر گرامی اسلام فرمود برای کسب دانش تا چین بروید ولی نفرمود که دانش ها و مهارت های کسب شده را با آیات قرآن مشتبه سازید. قرآن هدف دیگری دارد و علوم موجود هدفی دیگر. اصطلاحات و لغات قرآن بالغات و اصطلاحات قراردادی علمی فرق می کند. به جای مقابله دادن قرآن و پاره ای کتاب های علمی باید تفاوت بیان و تفاوت اصطلاح آنها را فهمید. در قرآن کوه با کلمه جبل یاد می شود اگر فرضاً " بگوئیم آیا کوه درست است یا جبل مضحک خواهد بود و جهل سؤال کننده روشن است. ولی اثر بگوئیم آیا کهکشانهای فضائی درست است یا هفت آسمان، گوئی دیگر مضحک نخواهد بود. و حال آنکه این کلمات اصطلاحات مختلف و قالب های فرهنگی است و این موضوع احتیاج به توضیحات بیشتری دارد تا معلوم شود مثلاً " هفت زمین و هفت آسمان، اصطلاحات صحیح زبان قومی است، چنانکه امروز کهکشانهای فضائی مصطلح شده است و شاید بعدها اصطلاحات دیگری پدید آید و همه اصطلاحات قائل به وسعت و بینهایت است. قرآن همانطور که لغات عرب را بکار برده عجیب نیست اگر بگوئیم کلمات مرکب و اصطلاحات را نیز استعمال کرده است.

د - مسئله هفت آسمان و هفت زمین و فرهنگ معاصر

قرآن کریم به لسان قوم نازل شده است و اگر کلمه " امی را هم اضافه کنیم و بگوئیم زبان قومی و امی، معنی این زبان آن خواهد بود که انسان همانطور که از کلمات معمول معنی برداشت می کند با بینش فطری و طبیعی هم سخن بگوید یا با او اینچنین سخن بگویند انسان بطور طبیعی و فطری آسمان را چون سقف آبی رنگ می بیند و همه مردم جهان از بزرگ و کوچک چنین می بینند همچنین ستارگان نقطه های نورانی بنظر می رسند و خورشید و ماه در حال گردش دیده می شوند اگر بخواهند با بشر بطور ساده و امی حرف بزنند ناچار (یا مقدمتاً) باید جهان را همانطور که می بینند توصیف کنند در غیر این صورت دچار بد مهمی و تناقض می شوند و در قرآن دقیقاً " همین روش بکار رفته و آسمان سقف و زمین گسترده و ستاره زینت و ... بیان شده است.

می‌دانیم که در قرآن یک ظاهر هست و پشت ظاهر باطن و بواطن که می‌گویند تعداد باطن‌ها و مجهولات به هفت می‌رسد، تعیین و توجیه ظاهر جهان چنین است که در قرآن آمده ولی باطن چیست و در مراحل بعد چه دیده می‌شود مسئله جداگانه است و تعبیر "مادراک" را در نهایت بکار برده است. وقتی بخواهند به یک دانش آموز ابتدائی درباره کوه و بیابان مطالبی را عنوان کنند نخست از مشاهدات ساده او مدد می‌گیرند. بلندی کوه رنگ کوه، فواید کوه عنوان می‌شود و اگر ناگهان بحث‌های زمین‌شناسی را پیش بکشند و چین خوردگی‌های زمین و پیدایش و ترکیبات سنگ‌ها را با اصطلاحات پیچیده مطرح سازند فهم ساده او را مخدوش می‌سازند. و اگر بحث‌های پیچیده را مطرح سازد تازه از ظواهر سخن گفته‌اند و بعد آن باطن که مورد نظر قرآن است نرسیده و یا به مرحله غیب که در قرآن مطرح است نمی‌رسد.

سنجیدن ابعاد و فاصله ستارگان و کهکشان‌ها به وسیله سال نوری و تحقیق در فضای لایتنهای همه جزو ظواهر است و در واقع یک تعبیر بزبان امی علمی راجح در این زمان است. این زبان در قرنهای آینده حتماً تغییر خواهد کرد این زبان هرچه هست ما می‌توانیم به وسیله آن به وسعت و عظمت جهان اعتراف کنیم و آیندگان حق ندارند بگویند شما متوجه وسعت و عظمت جهان نبودید که فرهنگ و زبانتان نارسا بود و ما حق نداریم بگوئیم زمان پیامبر وسعت و عظمت جهان بازبان قومی و امی مفهوم نبوده است. هفت آسمان و زمین قائل به وسعت آسمان و زمین بطور کلی است و زبان امروز وسعت را نمایان تر ساخته است با توجیهی که از زبان قومی و امی بعمل آمد می‌توان گفت اگر فرضاً "امروز پیامبری از جانب خدا ظهور و به زبان امروزی حرف بزند فرهنگ و اصطلاحات موجود در عصر حاضر را بکار خواهد گرفت و مطابق دانش و بینش مردم این دوران سخن خواهد گفت نه بیشتر، و شاید گردش شب و روز را مطابق فهم ما بیان کند و از کهکشان و خورشیدهای دور دست هم نام ببرد و به علم و صنعت اشاراتی بکند و . . . که اگر بلسان قوم باشد باید اینطور باشد. تازه اصطلاحات این پیامبر بعدها ممکن است مورد خرده‌گیری واقع شود چرا که پیشرفت فرهنگ و علوم هیچگاه متوقف نمی‌شود، چنانکه زمانی گفتند زمین مرکز است و خورشید بدور آن می‌گردد بعد گفتند زمین بدور خورشید می‌گردد و بعد با پیدایش نظریه نسبیت، ثابت

بودن خورشید و حرکت زمین بی معنی شد و گفتند حکم به گردش یا ثابت بودن هیچیک نمی‌توان کرد و بعد چهارم مفاهیم جزمی را بهم زد.

نتیجه می‌گیریم که بهترین زبان برای پیامبران و پیامهای الهی همان زبان امی با پیشینه ساده و معمولی است. مگر نه آنست که مثلاً "ما قرمزی و سبزی و سیاهی و... را احساس می‌کنیم و بو و طعم چیزی را حس کرده و سختی و نرمی اجسام برایمان معنی دارد؟ زبان علمی درباره این مقولات چه می‌گوید؟ زبان علمی می‌گوید رنگ وجود ندارد بلکه این به منبع تابش نور بستگی دارد و بو و طعم و سختی و نرمی را طور دیگر توجیه می‌کند ولی واقعیت اینست که رنگ در ما اثر می‌کند و از طعم و بو و سختی و نرمی متأثر می‌شویم. پس بیان و زبان امی و معمولی برای بشر لازم‌تر از زبان علمی است و به این ترتیب درک آسمان آبی و زیبایی ستارگان و حرکت خورشید و ماه برای ما الزامی است و با مفاهیم علمی نمی‌توانیم منکر آن گردیم ولو زبان علمی امروز را هم بدانیم.

هـ- معنی هفت آسمان و هفت زمین در لسان امی و قومی با مفاهیم ریاضی و جغرافیائی تفاوت می‌کند.

در زمانی که همه سرزمین‌ها و ملت‌ها به درستی شناخته نبود تاریخ نویسان و جغرافی دانان به پیروی از بیان قرآن از اقالیم سبعة می‌کردند. بدون اینکه کسی تحقیق کرده باشد یا سرزمین‌ها را تحدید کرده باشد، کلمه "اقالیم سبعة" را بکار می‌بردند و منظورشان این بود که علاوه بر این اقلیم‌های شناسائی شده باز هم اقلیم و سرزمین وجود دارد. بعدها کلمه "قاره" معمول شد و زمین را به چندین قاره تقسیم کردند که به مفهوم اقلیم سبع خیلی نزدیک است. وقتی می‌گوئیم قاره‌های زمین، یک تقسیم‌بندی قراردادی و تحدیدی به نظر می‌آید و یک مفهوم جزمی به اجبار می‌پذیریم در صورتیکه این تقسیم‌بندیها، جزمی و حتی نمی‌تواند باشد و اقالیم سبعة این مفهوم جزمی را نداشته و معنی نامحدودی داشته است. از اینجا می‌توان به مفهوم و اصطلاح "ارضین سبع (زمین‌های هفتگانه)" پی برد و دانست که نه ارض معنی محدود دارد و نه سبع، و بطور کلی اعداد شش و هفت و کلمات بیوم و سماء معنی محدود ندارد و با اعداد دهنده ریاضی و اصطلاحات علمی فرق دارد.

اصولاً "اعداد و کلمات قراردادهای انسانی است مطابق دیدگاهی که دارد و

واقعیت های ربانی نیست و خداوند بازبان مردم حرف زده است. در حال حاضر نمی توانیم بگوئیم چند اقلیم و سرزمین در دنیا وجود دارد، زیرا بستگی به سلیقه و برداشت ها دارد. و می بینیم مفهوم سمبلیک، و غیرتحدیدی هفت بسیار گویاست. هفت اقلیم یعنی اقلیم های زیاد و این به حقیقت نزدیک تر است و مسئله نمی دانم هم در آن مستتر است.

در آثار عرفانی خوانیم که هفت شهر عشق وجود دارد. آیا منظور است که واقعا "هفت تا شهر است بطور محدود و دقیق، یا مراد اینست که مراحل زیاد است. اصولا اجیز نامحدود را نمی توان محدود کرد و برای نشان دادن چیزهای نامحدود و نسیما، و مراحل آن برای ما ناچار باید از اعداد نامحدود فرضی و سمبلیک استفاده کرد. این موضوع مانند مسائل هندسه هم قابل اثبات است. (یا نویسنده ای در آثارش می نویسد "هفت تا گاه از هفت بند دلم برید" آیا واقعا "دلش هفت بند دارد یا این معنی چیز دیگری را بارگو می کند. یا حافظ از هفتاد و دو ملت یاد می کند. آیا این عدد مفهوم دقیق و تحدیدی داشته است و قطعی بوده؟) خلقت آسمان و زمی... مطابق بیان قرآن در شش روز صورت گرفته و بیوم، هیچ معنی تحدیدی و شخصی ندارد. گاه از آن یک روز معمولی سهمیده می شود و گاه در قرآن هزار سال توصیف می شود و گاه پنجاه هزار سال. به سهولت می توان فهمید که حد و اندازه معلومی ندارد بلکه به مرز نامحدود و نامعلوم می رسد و آنجا که زمان و مکان برای ما، لایتناهی است می بینیم بهترین و عالیترین تعبیرات در قرآن بکار رفته است. و در عین حال اصطلاحات جنبه قومی خود را حفظ کرده است. اگر بخواهند بطور دقیق چیزی را تقسیم بندی کنند باید محدوده و اندازه آن چیز روشن باشد و چون محدوده جهان و محدوده زمان برای ما روشن نیست ناچار از اعداد سمبلیک استفاده شده است با این بیان معنی هفت آسمان چیست؟

هفت آسمان یعنی همه آسمانها و ستارگان موجود در عالم خلقت که از نظر ما نامحدود است. هفت آسمان یعنی علاوه بر آنچه در بالای سر خود می بینید باز هم آسمان و ستاره وجود دارد و هفت آسمان یعنی آسمان و ستاره های زیاد... و به سهولت می توان دریافت که این اصطلاح از اصطلاحات محدود شده نجومی گویا تر است. و آیا مضحک نیست که علم نجوم امروزی با این تعبیرات عالی قرآنی سرستیز داشته باشد؟ در حالیکه تحقیقات

نجومی از حد مشاهدات ظاهری فراتر نرفته و به باطن و غیب نرسیده است (۱)

نتیجه کلی، قرآن دارای هدف مخصوص و زبان مخصوص است و نباید تا کتاب‌های علمی که هدفی دیگر و زبانی دیگر دارد، مقایسه و مطالب آن کنار مطالب آنها قرار گیرد. و متأسفانه در گذشته اینکار نادرست صورت گرفته است. علوم ممکن است قرآن را تفسیر کنند (۲) ولی با آن آمیخته نمی‌شوند. دید علمی و زبان علمی یک روش مخصوص خود دارد. که اگر با این دید و زبان قرآن را تفسیر کنیم معنی آن را خراب می‌کنیم. مثلاً "اصدلاح بداللد" یا بیش علمی چه تفسیری دارد؟ علم بما خواهد گفت خدا دست ندارد ولی در زبان قرآن خدا دست دارد ولی نه چنین دستی که بطور عینی و علمی قابل مشاهده باشد یا سبیل الله، تفسیر علمیش چیست؟ یا صراط را با کدام تلسکوپ می‌توان دید. یا تنزیل الکتاب، یا بیان علمی سقوط یک کتاب جامد از بالا به پائین چگونه متعلق می‌شود؟ آیا این به آن معنی است که از بنسندی کتابی پائین افتاده باشد؟ اینست که قرآن را با زبان قرآن باید فهمید و علوم متداول امروز را با زبان خودشان، ولی هنگام نتیجه‌گیری از هر علم به طریق قرآن عمل کنیم یعنی به اراده و مشیت ماکم بر همه چیز بیان پیشیم و اسلام خاطر حسن نتیجه‌گیری و بهره‌گیری کسب دانش را توصیه می‌کند.

نباید فراموش کرد که قرآن در زمینه جزئیات علوم و فنون زندگی دنیائی پیام ویژه‌ای ندارد و این موضوع از رسالت پیامبران خارج است. اگر قرآن می‌خواست قوانین علمی و مسائل مربوط به علوم عصر حاضر را تشریح کند کاغذ و قلم برای نوشتن آن ناباب می‌شد. اگر در قرآن گفته می‌شد که چگونه خانه بسازید چگونه زراعت کنید یا مساحت زمین را چگونه اندازه بگیرید یا حجم خورشید چقدر است یا ذخایر و سعادن زمین کجاست یا دواى سرطان و یا فلان درد چیست و ... حساب کنید که حجم آن چقدر می‌شد و مخترعین و مکتشفین

(۱) توضیحی درباره غیب. اگر اندازه بدن ما تغییر کند مثلاً "حجم بدن به اندازه اتم باشد یا به اندازه خورشید تمام برداشت ها و وضع جهان فعلی غیب و مجهول می‌شود پس دانش‌های مانسبت به ما مفهوم دارد و دانش‌های امروز و دیروز همه چنین حالتی دارد. این مثال است نه مفهوم قرآنی غیب و بی اعتبار بودن دانش‌های دنیائی ما را نشان می‌دهد.

(۲) مثلاً "آسان اول السماء الدنيا گفته شده که دیده می‌شود و مزین به ستاره است با بهره‌گیری از داده‌های نجومی می‌توان گفت بعضی از این ستاره‌ها نورشان از هزاران سال نوری به چشم ما می‌رسد و این آسان اول است و با احتساب آسمانهای دیگر وسعت سماوات محیر العقول می‌شود ولی هفت قرآنی را با هفت نجومی نباید اشتباه کرد.

چه‌کاره می‌شدند) آیا انسان در این‌صورت به‌کنجکاوی و کاوش خود ادامه می‌داد " می‌بینیم اگر قرآن مربوط به اینگونه علوم باشد اصلاً " مضحک است در حالیکه بسیاری کسانی که از آیات قرآن چنین انتظاراتی دارند . چنانکه در بالاتر اشاره شد کسب این دانش‌ها بعهدہ خود انسان است و تصادفاً در این راه بید طولانی هم دارد و محتاج پیغمبر نیست . تنها در جهت هدف و صراط‌پای انسان می‌لنگد و قرآن برای این معنی است .

به‌عبارت دیگر مکتب و خط احتیاج به پیام الهی دارد نه تخصص‌ها و مهارت‌های مادی و مکتب و خط و تخصص و مهارت دو چیز است و قرآن در زمینه هدایت حرب تازه دارد نه در زمینه‌های دیگر .

توجیه و تحلیلی که از هفت آسمان و زمین بعمل آمد نظیرش را در خلقت انسان به‌زبان قومی و امی و خلقت و اعمال شیطان و بسیاری از مسائل دیگر می‌توان بیان کرد که از گنجایش این مقاله خارج است . برای روشن تر شدن نوشته‌های فوق " تفاوت کلی زبان قرآن و زبان‌های دیگر باید مورد توجه بیشتری قرار گیرد " که در ذیل آورده می‌شود .

زبان علمی و فلسفی

زبان قرآن از طبیعت می‌گوید و ماورای طبیعت و بالاتر ، به این معنی که از طبیعت به ماورای طبیعت و بالاتر کشیده می‌شود . هر آیه و سوره این خاصیت را دارد و بنابرین است که قسمتی از مطالب مربوط به طبیعت باشد و قسمتهای دیگر مربوط به بالاتر از آن ، بلکه در معنی هر آیه و سوره یک سیر عروجی دیده می‌شود این عروج معنی تاجایی است که حالت طبیعت در آن محو می‌گردد ، مثلاً " اگر نام یک حیوان در قرآن برده می‌شود در بند و امر بنظر می‌آید که یک‌رأس حیوان مورد نظر است ، اگر بیشتر دقت کنی مفهوم نوع حیوان و تیره آن بنظر می‌آید و اگر بیشتر توجه شود موضوع حیوان بطور کلی مطرح است و در مرحله بعد می‌بینی آفرینش حیوانات جلب توجه می‌کند و در مراحل بعد معلوم می‌شود حیوان جزئی از کل آفرینش است و مسئله وجود و هستی مطرح می‌شود و به خالق کل جهان ختم می‌شود ، شناختن شتر و یاهد دبا بیان قرآن سرعت از اوصاف یک‌رأس شتر و یک پرنده بالاتر می‌رود

و انسان را بشناخت کلی و کلی تر هدایت می‌کند و طوریکه اگر فرضاً " یک شتر و هدر کنار شما باشد نمی‌توانید فکرو نظر خود را در خصوصیات این دو حیوان محدود نگاه دارید و ممکن است نگاهتان را به خود یا به آسمان و غیره بگردانید و شکل و قیافه این دو حیوان از نظرتان محو گردد .

این خاصیت در ترتیب کلمات و مفاهیم و فحوای کلام قرآن وجود دارد چنانکه می‌خوانید " افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت " (آیا به خلقت شتر نمی‌نگرند) نگاه کردن به شتر نه برای آنست که چند من گوشت دارد یا قیمت آن چقدر است یا کراهت است یا پیروی و هرگاه اینطور باشد نگاه شما در همان راه شتر محدود می‌شود . وقتی از جهت حلفت بآن بنگرید یاد ساختمان عجیب پیکرش و پیدایش و تولد آن می‌افتید و شترهای دیگر بنظرتان می‌آید و حیوانات دیگر و . . . و ملاحظه می‌شود که دنبال مطلب چنین آمده است " والی السماء کیف رفعت " (به چگونگی رفعت آسمان نمی‌نگرند) ترتیب کلمات و مفاهیم ذهن انسان را از شتر بآسمان و از آسمان بکوه و از کوه بزمین مسطح می‌کشد تا از آنجا به مطلب و نتیجه دیگری برسد . پس از رسیدن به نتیجه معنوی ، دیگر شتر و آسمان و کوه و زمین مسطح شاید از نظر محو گردد و فقط قدرت خدا دیده شود . اگر ذهن انسان حالت پویایی و فهم مطالب تازه را نداشته باشد در همان معنی الفاظ قرآن متوقف می‌ماند . چنانکه امروز علم حیوان شناسی و فضا شناسی و زمین شناسی چه بسا در حول و حوش خود موضوع متوقف مانده مانند کسی که به شتر نگاه کند و از آسمان غافل شود و کوه و زمین را در نظر نگیرد و به هیچ نتیجه غائی نرسد . حال هر زبان دیگری جز زبان قرآن و مذهب حق را در نظر بگیریم این خاصیت را ندارد . زبان علمی اصولاً " در طبیعت محصور می‌گردد و هدف بالاتری ندارد و پیدا است که آشنائی با زبان علم و اکتفا کردن بآن ذهن را نیز محصور می‌سازد ، ولی نباید انکار کرد که زبان علمی مقدمه عروج ذهن انسان است و شرط لازم فهم زبان قرآنی است چنانکه مثلاً " دقت و توجه به بدن شتر و رفعت آسمان مطابق بیان قرآن ضرورت دارد " زبان فلسفه اگرچه کلی تر از زبان علمی است و به ماوراء طبیعت و چرائی امور توجه دارد لکن سیر عروجی زبان قرآن را ندارد . زبان فلسفه بن بست است و سرانجام به چپ یا راست متمایل می‌شود و از سیر مستقیم بازمی‌ماند ، چنانکه بعضی از منظومه‌های فلسفی

به اصالت ماده می‌رسد و دیگری ماده را نفی می‌کند و پیدا است که زبان و هدف فلسفه نسبت به زبان قرآن کوتاه است. در مقام مقایسه می‌توان گفت زبان فلسفه همچون سفینه‌ای است که از زمین به فضا برود لکن در بالای جو، از چپ یا راست یا شمال و جنوب به دور زمین شروع به گردش کند. اما زبان قرآنی از فضای زمین و جاذبه آن خارج می‌شود و در حدیث و سنن تقسیم پیش می‌رود.

زبان علمی و زبان فلسفی می‌تواند در قالب زبان قرآن جا بگیرد و به توضیح آیات قرآنی کمک کند. ولی قرآن را با زبان علم و فلسفه بهیچ روی نمی‌توان بیان کرد، زیرا مراتب گسترده تر و بلندتر از قالب‌های این دو زبان است. می‌گویند فلسفه، مادر و بنیاد علوم است و به آسانی می‌توان دریافت که مذهب، مادر و بنیاد فلسفه و بالتبع علم بحساب می‌آید. شاید بعضی تصور کنند که این ادعایی است که از تعصب دینی ناشی شده ولی با توجه به ویژگیهای زبان دین و فلسفه و علم، شمول و گسترش دین نسبت به فلسفه و علم، بدیهی است.

متأسفانه پس از ورود علوم غربی به ایران بسیاری از تحصیلکردهگان خواسته‌اند قرآن را در قالب علوم غربی بفهمند و کل را در قالب جزء برده‌اند. هم‌اکنون کتابی در نزد من است از یک نویسنده تحصیلکرده که در آن نوشته قرآن، علم نجوم و ستاره‌شناسی را از اوهام و اشتباهات بیرون آورد و با جهان بینی یونانی به ستیز برخاست. ولی روشن است که قرآن علم نجوم یا ستاره‌شناسی را عنوان نکرده و اجازه داده که کنحاوی‌های بشر به سیر تکاملی خود ادامه دهد. روال قرآن نیست که یک مقطع از سیر تکاملی پیش بشری را بگیرد و روی آن صحنه (۱) بگذارد، بلکه از کنار همه دانش‌های آنروز و امروز عبور می‌کند و لذا عمدتاً "به مشهودات طبیعی و عادی انسان اکتفا می‌کند.

خورشید و ماه طبق مشهودات عادی انسان در گردش است و قرآن همین را می‌گوید. زمین مسطح و گسترده است، ستارگان زینت آسمان هستند و کوفی چون میج بر سقف کوبیده شده‌اند. این معانی را طبق اصطلاحات رایج آن زمان بیان کرده است و زبان آن امی و قومی

(۱) این مطلب منافاتی ندارد با آنکه قرآن دانش و پیش و حتی سنت‌های مردم را قدر و بها می‌دهد. مثلاً "دوازده ماه را اعتبار می‌بخشد یا به ماههای حرام اشاره می‌کند.

بوده است. تو اگر چیزی را سبز می بینی، قرآن آنرا سبز توصیف می کند. اگر قرمز می بینی قرمز می گوید که قرمزی و سبزی وسیله تشخیص اشیاء از یکدیگر است و هرگز نمی گوید قرمزی و سبزی در ذات جسم نیست، بلکه به منبع تابش نور بستگی دارد. بیان اینگونه مطالب جزو رسالت پیامبر نیست و تو، چه علمی فکر کنی یا امی بیندیشی، باید چراغ سیر و فردز را در چهارراه تشخیص دهی و گرنه تصادف خواهی کرد. چه زمین دور خورشید بگردد و چه خورشید دور زمین بگردد و چه حرکت هر دو نسبی باشد قبل از طلوع آفتاب باید از حواب برخیزی و به یاد خلقت جهان باشی و از آفریننده یاد کنی و بدانی که سرانجام از این شرابند که داری و از این دانش های نسبی خارج خواهی شد و بحسبان دیگری که حالا مجهول است رانده می شوی.

قرآن اینها را می گوید و روی دانش های نسبی و موقتی تو در این شرایط زمان و مکان تکیه مخصوصی ندارد و هنگامیکه در جهان دیگر و در عالم غیب احساس وجود کنی و چشم بگشایی می بینی نه جهان بینی یونانی وجود دارد نه جهان بینی نیوتونی و نه ایستنی، بلکه میزان رشد روح و عروج و اتصال به پروردگار مهم است.

به ترتیبی که در مورد زبان علمی بیان گردید حد زبان فلسفه را هم باید در نظر داشت و قرآن را در قالب مفاهیم فلسفه یونان و غیره داخل نکرد، بلکه از علم و فلسفه در جهت اهداف قرآنی کمک گرفت.

روح قرآن یعنی چه؟

برای روشن تر شدن این موضوع می توان مثالی زد. یک رودخانه را در نظر بگیریم که بسوی دریای رود دارای شعبه ها و شاخه های زیادی است که همه به مسیر اصلی می پیوندند. هر کدام از آبها و تمشيلات و قصه های قرآن به منزله شعبه ها و شاخه های رودخانه ایست که از سنگلاخ و خاکهای دور و نزدیک به مفهوم کلی قرآن می پیوندند. الفاظ قرآن و تفسیر ظاهری آن مجموعه ای از سرزمین ها و بسترها و منظره آبهاست که مثلا "در یک عکس که از رودخانه گرفته شده می توان دید. عکس وضع ثابتی در جلو چشم ما دارد و سیر و حرکت آبها را نشان نمی دهد. اگر کسی کنار شعبه ای از رودخانه بنشیند ورشته های فرعی و خیلی کوچک را بنگرد می بیند آب از لابلای ذرات سنگ و خاک می گذرد و سنگ و خاک بر جای می ماند و آنچه سیر

می‌کند فقط آب است و اگر آب گل‌ولای همراه داشته باشد بتدریج ته‌نشین می‌شود . سنگ و خاک ، هم جز مفهوم رودخانه است و هم نیست ، باین ترتیب برداشت‌های عینی و ظاهری ما از قرآن هم جزو مفهوم قرآن است و هم اینکه در نهایت می‌بینیم فقط روح و مفهوم دارد سیر می‌کند .

روح قرآن (مثل آب رودخانه) از کنار مفاهیم جامد می‌گذرد و بطرف مقصد اصلی که همان مفهوم کلی و معنوی قرآن است پیش می‌رود . این آب اگر به سیرت (نه صورت) انسان برسد آنرا پاک و در نتیجه مصفا و نورانی می‌سازد و صفات مخصوصی در آدم بوجود می‌آورد . زبان علمی که در ردیف تفسیر ظاهری قرآن است خاک و آب را ارزش مساوی می‌دهد و در اطراف تصویر رودخانه و دلائل تنگی یا فراخی شعبه‌ها و غیره بحث می‌کند ولی علم می‌تواند راه سیر آبها و اهمیت آنها برای ما روشن‌تر کند . علم می‌تواند وسیله درک روح قرآن باشد لکن نمی‌تواند هدف باشد .

از تاء شیر بیان علمی بر فطرت پاک انسان ، روح علمی بوجود می‌آید و از تاء شیر بیان قرآن بر فطرت ، روح هدایت بوجود می‌آید . روح علمی آسانتر از روح هدایت در انسان پدید می‌آید ، زیرا زبان علمی با توجه به مطالب گذشته آسان‌تر است .